



نکات نو در اصول فقه

هریک از علما و فضلا به گونه‌ای از **اصول فقهی** رایج **انتقاد** می‌کنند و بیشتر طولانی بودن برخی از مباحث اصول فقه و بی‌فایده بودن برخی مباحث دیگر را مطرح می‌سازند. در این نوشتار فهرست گونه به برخی مباحث که به آن کمتر توجه شده است اشاره می‌کنیم و از طرح مباحثی که زاید بودنش از سوی دیگران به کرات تصریح شده است، نظیر بحث مشتق و یا صحیح و اعم و...، خودداری می‌نماییم.

فهرست مندرجات

- ۱- [واژگان کلیدی](#)
- ۲- [نکاتی در باب حجیت خبر واحد](#)
- ۳- [اهمیت توجه به سیره عقلا در حجیت خبر واحد](#)
- ۴- [ضرر مباحث طولانی برای حجیت خبر واحد](#)
 - ۴.۱- [زاویه اول](#)
 - ۴.۲- [زاویه دوم](#)
- ۵- [چند نکته](#)
 - ۵.۱- [نکته اول](#)
 - ۵.۲- [نکته دوم](#)
- ۶- [مباحث لازم در اصول فقه](#)
 - ۶.۱- [اصولی پیرامون ثابت و متغیر](#)
 - ۶.۲- [مورد بحث قرار گرفتن اصول دیگر](#)
- ۷- [پانویس](#)
- ۸- [منبع](#)

واژگان کلیدی

[خبر واحد](#)، [سیره عقلا](#)، [اطمینان](#).

نکاتی در باب حجیت خبر واحد

بحث **حجیت خبر واحد** را معمولاً از مباحث اصول فقه می‌دانند که پایه‌گذاری حجیتش توسط مرحوم **شیخ طوسی** نهاده شد و پیوسته بسط و گسترش یافت و امروزه قریب به اتفاق، آن را **حجت** می‌دانند و کسی این مبحث را زاید نمی‌شمرد. به ویژه که در بحث **آیات قرآن**، طلبه تفسیر چند آیه را فرا می‌گیرد و خودش به خودی خود فایده است، و در بحث روایات با برخی از آنها آشنا می‌شود و از تقه بودن برخی اطمینان حاصل می‌کند و... بالاخره از **اجماع** می‌گذرد و در بحث بنای عقلا و سیره عقلا، حجیت خبر واحد برایش ثابت می‌شود. پس این بحث جزء زواید نیست.

اما به نظر می‌رسد بیشتر این مباحث به شکل فعلی آن غیر ضروری است؛ زیرا تفسیر آیت را طلاب باید جدا، با روش و متد خاص خود و به نحو جامع‌نگر و با بررسی تملی احتمالات مطرح شده در آیه‌ها فرا بگیرند. روایات را نیز همین‌طور.

اهمیت توجه به سیره عقلا در حجیت خبر واحد

بنابراین تنها باید بحث بنای عقلا مطرح شود تا روشن گردد عقلا برای خبر واحد در کجا، چقدر ارزش قائل هستند و معلوم شود که عقلا به خبر واحد، از باب **تعبد** عمل نمی‌کنند، بلکه چون برای آنان اطمینان عرفی می‌آورد، عمل می‌کنند. شاهدش اینکه در مباحث بسیار مهم، یا منتظر چندین **خبر** می‌مانند و یا راه **احتیاط** را پیش می‌گیرند. تاجر به مجرد بلخیر شدن از اینکه فردا جنس‌های چینی وارد **بازار** می‌شود و قیمت‌ها سقوط می‌کند، جنس‌هایش را زیر قیمت نمی‌فروشد، بلکه با خبر گرفتن از چند فرد مطلع به یقین می‌رسد، یا راه احتیاط را پیش می‌گیرد؛

بیمار به مجرد تشخیص طبیب، خود را به زیر تیغ جراحی نمی‌فرستد، بلکه با پزشکان دیگر **مشورت** می‌کند؛ مسافری که در **تیران** کاری ضروری دارد، به مجرد اینکه از یک فرد موثق بشنود که جاده بسته است، از رفتن باز نمی‌ایستد، بلکه با پلیس و... تملس می‌گیرد تا یقین حاصل کند که جاده بسته است. آری اگر کار ضروری نداشته باشد، به خبر تقه گوش می‌دهد، بلکه اگر برای تفریح قصد **سفر** داشته باشد، از باب احتیاط به خبر غیر تقه و **شایعه** نیز گوش می‌دهد.

خلاصه، بنای عقلا بر حصول اطمینان یا احتیاط است، مگر در امور کم‌اهمیت که حتی ریسک هم می‌کند، البته بحث ریسک موضوع جاساست و از مرحله تکلیف، که در مباحث اصول محور بحث‌هاست، خارج می‌باشد، و در آینده پیرامون آن بحث خواهد شد، ان شاء الله.

حال که بحث به اینجا رسید، از این نکته غفلت نکنیم که سیره عقلا بر این نیست که به خبرهایی که واسطه‌های فراوان دارند اعتنا نکنند. به عبارت دیگر اطمینانی که از خبر تقه بلاواسطه برای عقلا حاصل می‌شود، با اطمینانی که از خبری که با واسطه‌های زیاد به او رسیده، تفاوت دارد و دومی اساساً اطمینانی ایجاد نمی‌کند، اگرچه همه سلسله سند مورد وثوق باشند.

ضرر مباحث طولانی برای حجیت خبر واحد

از اینجا ضرر مباحث طولانی که برای حجیت خبر واحد در اصول‌الفقہ آورده شده، از دو زاویه روشن می‌گردند:

← زاویه اول

اول اینکه همه علما به اشکال تعدد واسطه پاسخ داده‌اند، اما این پاسخ را در ذیل بحث از **آیه نیأ**، ان جائکم فاسق بنیاً... بیان کرده‌اند و چون آنجا بحث حجیت خبر واحد از بلب تعدد بوده، جوابی که برای اشکال داده‌اند جوابی **تعییدی** است.

هنگامی که در ذیل بنای عقلا به چنین اشکالی می‌رسند، به نظرشان می‌رسد که پاسخ این اشکال را قبلاً داده‌اند، در حالی که جواب قبلی بر مبنای تعدد به آیه نیأ بود که خلاصه‌اش «صدق العادل؛ سخن عادل را تصدیق کن» است.

اما بنای عقلا بر تعدد نیست و «صدق العادل» ندارد، بلکه نوع خبر، اهمیت خبر، مطابقت با احتیاط بودن یا نبودن، بی‌واسطه یا باواسطه بودن، همه و همه در تصدیق نمودن مضمون خبر و عمل به آن تأثیر دارد.

پس یکی از ضررهای مباحث طولانی این است که اشکالی را در جایی با مبنایی پاسخ می‌دهند، اما در جای دیگر که همین اشکال بر مبنای دیگر نیز وارد است، فکر می‌کنند که قبلاً پاسخش را داده‌اند و استاد و شاگرد از اینکه مینا عوض شده است و طبق مبنای جدید آن اشکال به قوه خود باقی است، غافل‌اند.

← زاویه دوم

دومین زاویه دید این است که ما مباحث حجیت خبر واحد را در اصول پی‌گیری می‌کنیم تا حجیتی برای فقه بیابیم، حال وقتی که تنها خبر بدون واسطه نزد عقلا **حجت** بود و مثلاً خبر بیش از چهار یا پنج واسطه حجت نبود، یک مرتبه تمامی خبرها از حجیت می‌افتد؛ زیرا کتب «کافی» مرحوم **کلینی** که از قدیمی‌ترین کتب‌های حدیثی **شیعه** و از معتبرترین آنهاست، احادیث واسطه زیادی دارند؛ زیرا اگر زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌آلها مبدأ بگیریم، **صحابه** در طبقه اول‌اند، **تابعین** در طبقه دوم، و تابعین تابعین در طبقه سوم و....

اگر فاصله هر دو طبقه را سی سال بدانیم، که متوسط فاصله سی استاد و شاگرد می‌باشد، مرحوم کلینی طبقه نهم می‌شود؛ یعنی او با هشت واسطه می‌تواند از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌آله و با پنج واسطه از **امام باقر** علیه‌السلام حدیث نقل کند. پس روایت‌های حضرت باقر و **صادق** علیه‌السلام، که بیشترین حجم روایت را تشکیل می‌دهند، حداقل به پنج یا چهار واسطه نیاز دارد و عقلا برای چنین خبر باواسطه‌ای، اعتبار قائل نیستند.

این واسطه‌ها در کتب‌های متأخر بیشتر می‌شود؛ یعنی **شیخ طوسی** رأس طبقه دوازدهم است، **شهید ثانی** رأس طبقه بیست و چهارم، و مرحوم **آیت‌الله بروجردی**، مؤسس فکر تنظیم طبقت و بیان‌کننده مطالب فوق‌الذکر، رأس طبقه سی و ششم قرار دارد، و از زمان او تقریباً چپ نمودن کتب‌ها معمول شد و کتب‌ها از یک نسخه و یک واسطه خارج شد.

بالاخره وقتی کسی از این دیدگاه به احادیث نگاه می‌کند، چون دارای واسطه‌های زیادی هستند، آنها را حجت نمی‌داند تا بحث آن در کتب **اصول فقه** مطرح شود.

حداکثر این است که طرق‌های مختلف و نسخه‌های مختلف، ما را متقاعد می‌سازد که هر چه در کتب کافی یافت می‌شود، عیناً در کتابی که مرحوم کلینی نوشته، موجود بوده است؛ یعنی کتب کافی به نحو **تواتر** به ما رسیده است، اما خود کتب کافی عبارت است از مجموعه‌ای از روایات که هر کدام پنج یا شش واسطه دارند و عقلا به چنین خبری عمل نمی‌کنند.

البته این مطلب بدان معنا نیست که بر تمامی میراث گذشته، یک مرتبه چوب حراج زده شود و تمامی ارزش‌های بیش از هزارساله از بین رود. از سوی دیگر، در فقه دستمان از همه چیز کوتاه می‌شود؛ زیرا آیت **قرآن** جزئیات را بیان نکرده، عقل نیز در جزئیات نظری ندارد، روایت هم که چنین بی‌ارزش شد، پس نهایتاً بر میراث گذشته چوب حراج زده می‌شود، بلکه فقه امروز نیز ناقص و بی‌دلیل خواهد شد.

چند نکته

برای روشن شدن این مسئله به چند نکته اشاره می‌کنیم:

← نکته اول

سلب اطمینان عقلا از خبرهای باواسطه، به معنای بی‌ارزشی آن خبرها و شک کامل در آنها نیست، به ویژه وقتی معلوم شود که خبرهای مورد بحث از اصحاب ائمه اطهار است که هر کدام دارای کتب و جزوای به نام «اصل» بودند و احادیث خود را در آن می‌نوشتند، و نسخه اصلی را به کسی نمی‌دادند بلکه برای شاگردان می‌خواندند تا آنها بنویسند. در مواردی که منشی کار نوشتن را به عهده می‌گرفت، پس از آن نسخه‌های تکثیر شده توسط فرد صاحب اصل، بازبینی و سپس تأیید می‌شد. پس از رسیدن آن اصول به دست مرحوم کلینی، **شیخ صدوق** و شیخ طوسی و تنظیم **کتب اربعه**، پیوسته آن کتب‌ها بر شاگردان خوانده می‌شد و تلاش فراوانی می‌شد که از ورود کلمه‌های غلط و تحریف به آنها جلوگیری شود.

به همین جهت بنده در مقاله «بررسی تطبیقی منابع حدیثی شیعه و اهل سنت»

[۱] احمد عابدینی، نشریه نامه مفید، پاییز ۱۳۷۵، ش ۷، ص ۱۱ - ۲۶.

ارزش والای احادیث شیعه بر احادیث اهل سنت را روشن ساخته‌ام.

پس بحث مهم من در اینجا این بود که اخبار از بلب **تعدد** حجت نیست تا هر مطلب غیر عقلایی و دور از ذهن نیز به دین نسبت داده شود، بلکه باید از راه‌هایی، از جمله همین اخبار، **فتوای فقها** و جو موجود در آن زمان، روایت‌های اهل سنت و فتوای رایج در آن زمان و... به اطمینان نسبی دست یافت و بر مبنای آن فتوا داد، نه تعدد به نص روایت.

به عبارت دیگر همان گونه که در بلب **قضاء** برای احقاق **حقوق الناس**، **قاضی** از جمع قراین استفاده می‌کند تا به یقین نسبی برسد، در فقه نیز فتوادهنده باید از راه جمع قراین - که یکی از مهم‌ترین آنها خبرهای کتب اربعه است - به اطمینان نسبی برسد تا بتواند فتوا دهد.

← نکته دوم

همان گونه که دین بطور کلی به عقاید، اخلاق و احکام تقسیم می‌شود، احکام نیز به نوبه خود به عبادات، معاملات، حقوق و حدود تقسیم می‌شود، آنگاه باید توجه داشت، همان گونه که نوع دلیل در هر یک از قسمت‌های دین متفاوت است (مثلاً در عقاید، یقین جزئی و خالی از هر گونه شک نیاز است؛ در اخلاق، تطابق با آرای عقلا و محسنات عقلیه مهم است؛ و در احکام، مستدل بودن مطرح می‌باشد) نوع اصل جاری شونده در هر یک از قسمت‌های فقه نیز متفاوت است. در بحث عبادات **اصل بر ائنت** با **اصل احتیاط** مقابل هم قرار می‌گیرند؛ در بحث حدود الهی این دو اصل دقیقاً یار و مددکار و مؤید یکدیگرند؛ و در بحث معاملات و حقوق به مشکلاتی برمی‌خوریم که نیاز به برخی اصول جدید احسلس می‌شود. نتیجه اینکه وقتی در عبادات، فقیه به دلیل محکمی دست نیافت، مقتضای برائت و احتیاط را برای مقلدانش بین می‌کند؛ مثلاً مقتضای برائت واجب نبودن **سوره** در **نماز** است، ولی احتیاط اقتضا می‌کند که در نماز خوانده شود.

در **حدود**، مقتضای برائت و احتیاط یکی است و تا با دلیل محکم حدی بر کسی ثابت نشده، هم احتیاط و هم **برائت** او را مستحق **مجازات** نمی‌داند. اما در حقوق الناس که نزاع بین اقل و اکثر است، به این صورت که طلبکار اکثر را مطرح می‌کند و بدهکار بر اقل یقین دارد، باید **اصل مصالحه**، اصل دادن مال مشکوک به مواردی که منفعتش به هر دو نفر برسد، **اصل تسلیم** در برابر قول شخص بی‌طرف، و اصل تقسیم مال براساس نسبت و دلیل‌های دو طرف، تقسیم گردد.

مباحث لازم در اصول فقه

برخی از مباحثی که ورودش در اصول فقه لازم به نظر می‌رسد:

← اصولی پیرامون ثابت و متغیر

با صنعتی شدن جوامع و راحت شدن **سفر** و امکان ارتباط فراوان بین ابنای بشر، جهان مانند دهکده‌ای شده است که همه به هم مرتبط شده‌اند و بیش از پیش این **شبهه** مطرح می‌شود که قوانین شرعی برای محیط عربی بدون فرهنگ کج‌جمعیتی که مشغول به **صید** و کشاورزی و... بودند آمده است، با این حال چگونه بر جامعه‌های پرجمعیت شهری که مشغول صنعت هستند، با تفاوت آب و هوا، تفاوت طول **روز** و **شب**، تفاوت توان و اندیشه و... قابل تطبیق است؟ همه در جواب آئی اشکال می‌گویند: برخی امور ثابت است و بسیاری از امور متغیر، و دین را به مغز و پوسته تعبیر می‌کنند که مغزش ثابت و پوسته متغیر است. ثابت یا متغیر، ملاک‌هایی بیان می‌کند و بر طبق آن اموری را ثابت و امور دیگری را متغیر می‌داند، آن اصول و معیارها و توان هر یک باید در اصول فقه بررسی شود، و نقطه‌های اشتراک و افتراق و تعارضات آنها باید بررسی شود.

← مورد بحث قرار گرفتن اصول دیگر

همان گونه که **قاعده لاضرر** یا **اصل استصحاب** در اصول بحث می‌شود، نیاز است که اصول دیگری نظیر **اصل عدالت**، **اصل تنصیف** و... نیز مورد بحث قرار گیرد تا وقتی فقیه خواست آن را در فقه بکار ببرد، حدود و ثغور آن مشخص باشد تا همان گونه که وقتی می‌گوید این مصداق استصحاب کلی قسم سوم است، در جای خود این نوع استصحاب روشن باشد، یا وقتی گفت این مصداق عدالت اقتصادی است، در جای خودش عدالت اقتصادی روشن باشد که افراد را در نظر گرفته، یا قسمتی از جامعه را، یا...

پانویس

۱. ↑ احمد عابدینی، نشریه نامه مفید، پاییز ۱۳۷۵، ش ۷، ص ۱۱ - ۲۶.

منبع

برگرفته از مقاله نکته های تازه در علم اصول فقه - مجله فقه - دفتر تبلیغات اسلامی.
titr

رده‌های این صفحه: **اصول فقه**